

جریان تقریب مذاهب اسلامی امری سیاسی یا فکری!



نزدیک کردن مذاهب اسلامی یکی از پروژه‌هایی است که کشور ما سالیان متمادی برای آن هزینه معنوی و مادی صرف کرده است. اکنون در پایان سی‌وسومین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی، بی‌مناسبت نخواهد بود اگر منتقدان، چه مخالف و چه موافق، یک باز بازخوانی انتقادی از این جریان داشته باشند، که صد البته پرداختن به این موضوع با رویکرد آسیب‌شناسانه از سوی آگاهان، هر چند ممکن است خوشایند برخی نباشد، یک فرض به‌شمار می‌آید.

به طور کلی دو رویکرد در خصوص جریان تقریب و وحدت امت اسلامی در کشور ما وجود دارد؛ یکی آن را ضروری و واجب می‌داند و دیگری اساساً آن را قبول ندارد! جریان موافق تقریب و وحدت، جریان غالب است و تاکنون توانسته است به حیات خود ادامه دهد؛ اما معنی این سخن به معنی آن نیست که جریان مخالف هم از پای نشسته و بی‌تفاوت بوده است. این جریان آنقدر سنگینی داشته که جریان موافق تقریب، مجبور شود در برنامه‌های خود گوشه‌چشمی به آنها داشته و نگران واکنش‌هایشان باشد. آنچه در این یادداشت بدان پرداخته می‌شود بازخوانی انتقادی عملکرد جریان موافق تقریب است.

واقعیت آنست که جریان تقریب بین مذاهب اسلامی در کشور ما هنوز به «یک پروژ» فکری علمی و فرهنگی عمیق بدل نشده و در همان حصار «امر سیاسی» مانده است! سیاست هم سازوکارهای خود را دارد و بدیهی است با «تقریب» هم با همان سازوکارها تعامل خواهد داشت. سیاست برای «اندیشه تقریب» طرف بسیار کوچکی است و وقتی شما بخواهید با سازوکارهای کوچک و محدود، یک جریان اندیشه‌ای فراگیر را مدیریت نمایید، مجبور خواهید شد آن را فرو بکاهید چه آنکه سیاست ابزارهای تعامل با یک جریان فکری عمیق فراگیر را در اختیار ندارد؛ بنابراین، با این فروکاهیدن از مبادی و بنیان‌های آن عدول کرده‌اید و دیگر آن اندیشه، خود واقعی‌اش نیست! بلکه پوسته‌ای است از آن حقیقت نخستین.

تا زمانیکه جریان تقریب در کشور ما تلاش می‌کرد از «سیاست‌زدگی در عرصه تقریب» دوری گزیند، بروز و ظهوری داشت و استقبال از آن هم در سطح جهان اسلام، پُررنگ‌تر بود. کافی است به فعالیت‌ها، ادبیات و شخصیت‌های درجه اولی که در ایام تأثیرگذار بودن طیف فکری و اندیشه تقریب به‌مثابه یک امر اندیشه‌ای و فرهنگی، نیم‌نگاهی بیندازید و آنرا مقایسه کنید با دور سردمداری اهالی سیاست.

سوگمندان باید گفت با ورود علاقه‌مندان به سیاست‌ورزی به عرصه سُکنداری پروژ» تقریب، طیف اندیشه‌ای به حاشیه رفت. حال آنکه تقریب، اساساً یک جریان فکری و علمی به تبع آن فرهنگی است و سیاسی کردن آن منتهی به «انسداد» می‌شود. حتی گاه نقش سیاست در اداره پروژ» تقریب چندان برجسته شد که موضوع بر برخی افراد از درون خود جریان تقریب هم «مشتبه» گردید و به یکباره خود را در قد و قامت «رجل سیاسی‌ای» دیدند که باید در عرصه تقریب، سیاست‌ورزی نمایند و به شیو» ایشان به رتق و فتق امور تقریب و وحدت امت اسلامی پردازند؛ و حتی در رعایت ظواهر امر، ایجاد پُست‌های سازمانی و اموری از این قبیل هم، پا جا پای اهالی سیاست گذاشتند؛ داستان چنان بالا گرفت که خود اهالی سیاست از رُشد و علاقه این رقیب تازه به دوران رسیده به سیاست‌ورزی، نگران شدند!

دیدار با رئیس‌جمهورها و سفرای کشورهای اسلامی و حتی گاه غیر اسلامی(!؟) از جمله برنامه‌های این رقیب تازه به دوران رسیده در عرصه سیاست‌ورزی بود که البته در انبان خود چیزی داشت که متولیان واقعی امور سیاسی کشور نداشتند: «تقریب».

داستان به همین جا ختم نشد، نهادهای متولی تقریب که چنین افرادی متولی آن بودند، تبدیل شدند به مرکز آمدورفت و مشغولیت وزراء، معاونان وزراء، سفراء و افرادی از این دست که متولی «پروژ» فکری و فرهنگی تقریب» شدند و برای آن تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی می‌کردند! این تقریب‌مداران سیاست‌ورز، جریان تقریب را به سمت فازی بسیار نگران‌کننده سوق دادند، تقریب که

اساساً باید به عنوان یک وظیفه ملی و فرا جناحی باشد، وارد دسته بندی های سیاسی و جناحی و حزبی هم گردید؟! دست اندرکاران دغدغه مند سیاست ورزی متولی تقریب، نه تنها خود را از اهالی سیاست کم نمی دانستند هیچ، بلکه بیش هم می دانستند، از تریبون تقریب «له» یا «علیه» این یا آن «جناح»، داد سخن دادند! وارد تبلیغات انتخاباتی برای این و آن کاندید شدند! دیگر دغدغه آنها نمی توانست تنها تقریب باشد؛ از «روابط بین الملل»، «برجام»، «گرانی و ارزانی ارز مملکت»، و... سخن گفتند و به زعم خویش «نظر» و «نظریه» دادند. این در حالی است که کار و تمرکز عمیق بر روی «پروژه فکری و فرهنگی تقریب» به خودی خود یک تکلیف و وظیفه «مقدس» و صد البته «جهاد» به شمار می آید و نه تنها از آن مسائل کم نیست بلکه بیش هم هست!

سیاسی شدن تقریب، تدبیرات بسیاری به دنبال داشت. افزون بر «انسداد» یادشده، کنار گذاردن کسانی بود که پروژه تقریب میان مذاهب اسلامی را اساساً امری اندیشه ای، علمی و فرهنگی می دانستند و نه سیاسی. این امر جریان تقریب را از تولید «ادبیات تقریبی» و «مفاهیم به روز و تأثیرگذار»، محروم کرد. اگر از این زوایا به قضیه نگاه شود می توان رصد کرد جز در بُرهه ای کوتاه در سال های نیمه نخست دهه نود خورشیدی، که ناگهان بارقه امیدی دمیدن گرفت و ادبیات متفاوتی در فضای اندیشه ای تقریب دیده شد و البته خیلی زود فروکش کرد!

ادبیات تقریب، همان ادبیاتی است که از آغاز ایجاد این جریان در کشور تاکنون با آن مفاهیم و بحث و تبادل نظر می شود؛ سیکلی از واژگان و مفاهیم تکراری که از بس شنیده شده اند، دیگر آزار دهنده اند و بیش از آنی که جاذبه داشته باشند، دافعه دارند! این ادبیات و مفاهیم جدید که امیدبخش شد اینها بودند: «تقریب بنیاد بودن»، «تقریب صادقانه»، «تقریب پویا و حرکت پذیر»، «تقریب ایستا و درجا زننده»، «تقریب های منزوی»، «تقریب تک صدایی»، «تقریب گوشه گیر و در یک شعاع محدود»، «تقریب بر آمده از یک نقطه و ماندن در یک نقطه»، «تقریب دانش بنیاد»، «تولید دانش های مقارنه ای»، «دانش های امت بنیاد»، «جریان عظیم فقه مقارن»، «دانش مناسبات اسلامی»، «دانش مسائل کلان فرا روی امت اسلامی در فضاهای جهانی»، «برون کردن تقریب از حاشیه و آوردن آن به متن جامعه» و مانند اینها.

به نظر می رسد استمرار چنین فضای فکری ای که توانسته این مفاهیم و ادبیات را تولید نماید، می توانست کمکی باشد برای برون رفت از این «بُن بست تاریخی». متخصصان تاریخ فکر می دانند که تولید و به روز کردن ادبیات و مفاهیم در عرصه یک اندیشه از چه میزان اهمیت برخوردار است و بدون آن هیچ فکر و اندیشه ای نمی تواند به پویایی، بالندگی و غنا برسد و بعد از مدتی خسته کننده و آزاردهنده خواهد شد و سرانجام اگر بخواهید آن را سر پا نگه دارید باید برای آن هزینه های گزافی

بکنید!

باری، سیاسی کردن پروژۀ تقریب، برای تقریب مداران سیاست ورز و سیاست مداران تقریب ورز نمی دانیم، اما به قطع و یقین برای «پروژۀ تقریب فکری و فرهنگی» سودی در پی نداشته است. ادامه روند کنونی ممکن است برای ما نتایج سیاسی قابل قبول، بر اساس شاخصه های سیاسی، در پی داشته باشد، اما برای تقریب به مثابۀ یک اندیشه و امر فرهنگی، چیزی نخواهد داشت؛ بنابراین، دو راه بیشتر در پیش نداریم: یا از اساس، اندیشه ای، علمی و فرهنگی بودن تقریب را کنار بگذاریم و آن را به مثابۀ «امری سیاسی» بپذیریم و یا آنکه، یک بازخوانی آسیب شناسانه نقادانه از عملکرد افراد و نهادهای متولی پروژۀ تقریب از آغاز تا کنون، صورت بگیرد و بر اساس نتایج حاصل از آن، طرحی نو برای پیوند میان «سیاست» و «تقریب»، در اندازیم.

بدیهی است انتخاب اول راهی ساده و بی دردسر است؛ جریان تقریب مداران سیاست ورز و سیاست مداران تقریب ورز هم کاملاً با آن موافق خواهد بود و اعتراضی نخواهد داشت. پیشنهاد می شود در صورت انتخاب این رویه، نهادها و دستگاههای متولی تقریب را در بدنه دولت، ادغام کنیم تا به نام «پروژۀ تقریب فکری و فرهنگی»، هزینه و بودجه مضاعف بر گُرد بیت المال تحمیل نشود. با این کار، در حقیقت کار سیاسی را به اهل آن واگذارده ایم و این زحمت را از دوش بسیاری برداشته ایم؛ اما، اگر رویه دوم یعنی «تقریب به مثابۀ امری اندیشه ای، علمی و فرهنگی» انتخاب شود باز باید به الزامات آن پایبند بود و اجازه نداد عرصه تقریب، جولانگاه تاخت و تاز تقریب مداران سیاست ورز و سیاست مداران تقریب ورز، شود.

ملاحظه مهم: هدف از نگارش این یادداشت برکشیدن یا فرو نشانیدن هیچ فرد، جریان، یا نهاد و دستگاهی نیست؛ موضوع صرفاً جریان شناسی است و ارائه نقطه نظرات شخصی به این امید که ممکن است مفید باشد؛ هیچ اصراری بر درست بودن آن نیست؛ اگر موارد نقض آن ارائه شود با کمال میل خواهیم پذیرفت. «بند سخن حقیم و نه افراد.»

منبع: شبکه اجتهاد